



محدودیت‌های شناختی برای بازنمایی‌های فرهنگی

مقاله محدودیت‌های شناختی برای بازنمایی‌های فرهنگی: هستی‌شناسی‌های طبیعی و ایده‌های مذهبی نوشته پاسکال بویور که به همت جبار رحمانی ترجمه شده است.

مقاله محدودیت‌های شناختی برای بازنمایی‌های فرهنگی: هستی‌شناسی‌های طبیعی و ایده‌های مذهبی نوشته پاسکال بویور که به همت جبار رحمانی ترجمه شده است.

به گزارش خبرگزاری مهر، مقاله محدودیت‌های شناختی برای بازنمایی‌های فرهنگی اثر پاسکال بویور است که به همت جبار رحمانی ترجمه و در سایت انسان شناسی و فرهنگ منتشر شده است.

شما را به مطالعه قسمت نخست این مقاله دعوت می‌کنیم.

مقدمه ای بر این مقاله

انسان‌شناسی شناختی، با طرح الگوهای پیشینی تولید معنا که گاه مقدم بر عناصر فرهنگی هستند و ریشه در ساختارهای ذهن انسانی دارند، نوعی بازاندیشی انتقادی را نسبت به نظریات فرهنگی و امور وابسته بدان ایجاد کرده است. این بازاندیشی به نوعی سبب توسعه این مباحث و پیشرفت آنها در توصیف و تحلیل زندگی انسان نیز شده است. با توجه به توسعه علم انسان‌شناسی در ایران و وجود سنت‌های فرهنگی غنی، به نظر می‌رسد این حوزه علمی می‌تواند محرکی برای تحقیقات علمی در زمینه انسان‌شناسی شناختی در ایران باشد. از این رو سایت "انسان‌شناسی و فرهنگ" با همکاری "ستاد راهبری توسعه علوم و فناوری‌های شناختی"، مجموعه‌ای از متون را در این حوزه جدید علمی به صورت ترجمه و تالیف منتشر خواهند کرد.

این مقاله نیز سعی دارد از ایده‌ها و نظریات انسان‌شناسی شناختی برای فهم منطق ایده‌های مذهبی و همچنین موضوع انتقال فرهنگ و مساله فرهنگ‌پذیری، استفاده کند. نویسنده مقاله بر آن است که طرح ایده فرهنگ‌پذیری به مثابه امری اجتماعی، سبب نوعی تحریف در شناخت و تبیین انتقال و تداوم ایده‌های فرهنگی شده است. او بر آنست که منطق بنیادین ذهن انسانی در حیطه فرهنگ، بیانگر خصیصه‌هایی است که نسبت امور مختلف فرهنگی، از امور جسمانی و فیزیکی گرفته تا امور کاملاً انتزاعی مانند ایده‌های مذهبی، با آن خصیصه‌های بنیادی تعیین‌کننده حضور و تداوم و تکرار آنها در فرهنگ است. پیشتر در برخی متون منتشر شده در سایت کلیات انسان‌شناسی شناختی و همچنین مباحث آن در حیطه‌هایی از رابطه زبان و فرهنگ مطرح شد، در این نوشتار، عرصه دیگری از مباحث انسان‌شناسی شناختی یعنی مطالعات دین و فرهنگ مورد بحث قرار گرفته است. این نوشتار نقدی است بر مطالعات رایج در باب فرهنگ و مذهب. امید است این مجموعه نوشتارها، بتوانند گامی برای تحول علم انسان‌شناسی بطور عام و انسان‌شناسی شناختی به طور خاص در ایران باشند.

محدودیت‌های شناختی برای بازنمایی‌های فرهنگی: هستی‌شناسی‌های طبیعی و ایده‌های مذهبی

بحث اصلی رهیافت شناختی به بازنمایی‌های فرهنگی این است که بتواند مجموعه‌ای از فرضیه‌های علی برای تشریح اشکال معینی از پدیده‌های فرهنگی را مطرح کند. نکته اصلی تحقیقاتی از این دست، مفهوم محدودیت‌های شناختی (Cognitive constraints) است. در مورد برخی خصایص ذهن بشری، گونه‌های خاصی از بازنمایی‌ها، نسبت به سایر انواع دیگر بازنمایی، قابلیت بیشتری دارند که دریافت و منتقل شوند؛ به وسیله همین موارد، مجموعه پایداری از بازنمایی‌ها شکل می‌گیرند که انسان‌شناسان هرکدام از آن مجموعه‌ها را فرهنگ می‌نامند. به نظر می‌رسد برای بسیاری از انسان‌شناسان پدیده فرهنگی به خاطر سه دسته از دلایل، بر عواملی متکی باشند که خارج از قلمرو رویکرد مفهومی محدودیت‌های شناختی قرار دارند، این دلایل عبارتند از: ۱. دلایل ناشی از موقعیت هستی شناختی آنها، ۲. دلایل ناشی از تغییرپذیری آنها، و ۳. دلایل ناشی از انتقال آنها. انسان‌شناسی فرهنگی عموماً بر سیستم‌های انتزاعی از «نمادها»، «کدها یا رمزها» یا «معانی» تأکید می‌کند، اینها عواملی هستند که علم انسان‌شناسان آنها را مستقل از شیوه‌ای که در ذهن انسان بازنمایی می‌شوند، فرض می‌گیرند. فرض دوم آن است که بازنمایی‌های فرهنگی ذاتاً متغیر هستند، در نتیجه به نظر می‌رسد که در توصیف‌ها و تبیین‌ها به دنبال خصایص عام ذهنیت بشری بودن امری دشوار باشد. در نهایت، محتوا و سازماندهی بازنمایی‌های فرهنگی در بخش‌های اصلی یک فرهنگ بطور کامل می‌بایست توسط آن موضوعاتی محدود شده باشد که تصور می‌شد در تعاملات اجتماعی وجود دارند. در مقابل این فرض، من از اصول زیر شروع خواهم کرد:

۱- نظام فرهنگی می‌تواند/ باید به مثابه مجموعه‌ای از بازنمایی‌های مغزی (Mental) مطالعه شود، که توسط ذهن بشر کسب شده و ذخیره شده‌اند؛ زیرا فرآیندهای اکتساب و به حافظه سپردن محدودیت‌های شدیدی بر محتواها و سازماندهی بازنمایی‌های فرهنگی تحمیل می‌کنند.

۲- تنوع غیرقابل انکار بازنمایی‌های فرهنگی نباید ما را به آنجا برساند که انکار کنیم که اشکال تکرارشونده، مستلزم تبیین هستند.

۳- در نهایت، این بحث که همه عناصر مادی فرهنگ از طریق تعامل اجتماعی به دست می‌آیند، بسیار مبهم است. بهتر آنست که بپذیریم برخی جنبه‌های مهم بازنمایی‌های فرهنگ به مفهوم دقیق کلمه از طریق جامعه‌پذیری به دست نمی‌آیند.

در صفحات آتی من صرفاً به دنبال دفاع از این چارچوب فکری ارائه شده نیستم. آنچه که من تلاش دارم ارائه کنم اینست که تا چه حدی این چارچوب می تواند به ما کمک کند که مسائل کلاسیک انسان شناختی را فرمول بندی مجدد کنیم. به نظر می رسد که ایده های مذهبی، «فرهنگی ترین» بخش از یک فرهنگ باشند و در نتیجه کمترین احتمال برای تبیین آنها براساس اصطلاحات شناختی وجود دارد. بحث من در اینجا اینست که اگر فرضیه های شناختی برای تبیین ایده های مذهبی کارآمد بوده و روایی دارند، پس برای سایر ابعاد بازنمایی های فرهنگی نیز اینگونه است و دلایل قوی تری وجود دارد که آنها نیز شامل چنین توصیفاتی باشند.

مفروض ضمنی در پس ایده "محدودیت شناختی" اینست که انتقال فرهنگی، ذاتاً فرآیندی انتخابی است؛ و در یک شرایط خاص و با مجموعه متنوعی از بازنمایی های مغزی که توسط انبوهی از موضوعات مشغول شده اند، رخ می دهد. برخی از آن بازنمایی ها نسبت به سایر موارد تمایل بیشتری به ذخیره شدن در خاطرات سوژه ها و انتقال یافتن به سایر موضوعات دارند. خود فرآیندهای انتقال برحسب محتویات ساختاری اش، و همچنین برحسب فرآیندهای شناختی ای که بدان نیاز دارد، تمایلی به حفظ و بقای بازنمایی های فرهنگی خاصی دارند. نتیجه مهم این اصل آنست که ما نیازی نداریم تا فرض کنیم که دلیل اجباری خاصی وجود دارد برای آنکه چرا عناصر مادی فرهنگی به همان شیوه ای که هستند، شکل گرفته اند؛ از طرف دیگر ممکن است دلایل اجباری خاصی وجود داشته باشد که چرا برخی عناصر مادی فرهنگی خاص ظهور یافته اند و همچنین این عناصر بیشتر مستعد انتقال از نسلی به نسل دیگر هستند.

تکرار و تعیین فرهنگی

جستجو برای محدودیت های شناختی عام و فراگیر شامل مباحث مربوط به جستجوی پدیده های عام فرهنگی نمی شود. در تمام گروه های انسانی، هر فردی می تواند مجموعه ای از ایده های مربوط به فرآیندها و عاملیت های فراطبیعی و غیرقابل مشاهده را پیدا کند. به هر حال ورای این نقطه حداقلی، ما بیشتر شباهت های خانوادگی را می توانیم پیدا کنیم تا پدیده های عام را. به عنوان مثال در بسیاری گروه های انسانی این نکته مفروض گرفته شده که عناصر غیرفیزیکی اعضا، می تواند پس از مرگ آنها نیز باقی ماند. همچنین برخی از این عناصر و مؤلفه های نامشهود، به طور عام به عنوان اشیاء و امور ارائه شده تفسیر می شوند؛ آنها بیانگر اموری هستند که شامل باورها و امیال می شوند.

به همین شیوه، در اغلب موارد (البته نه همیشه) اینگونه فرض می شود که مردمان خاصی به طور ویژه مستعد و متمایل به دریافت الهام ها و پیام هایی از عوامل ماورا طبیعی از قبیل خدایان و ارواح هستند. همچنین در بسیاری از موارد اینگونه فرض می شود که برخی توانایی ها نسبتاً پایدار هستند. به این معنا که فرد موردنظر به طور بنیادین و گاه نیز به طور طبیعی از دیگران متمایز است. در بیشتر گروه های انسانی (نه همه آنها) اینگونه فرض می شود که رخدادهای صامت خاص (مانند بیماری یا بدبختی) نشانه های روابط علی اساسی میان موجودات ماوراءالطبیعی و دنیای زندگان است. اغلب اینگونه تصور می شود که اجرای دستورالعمل های مناسب خاصی به شیوه و نظم بسیار دقیق و سفارش شده آن، می تواند تغییراتی را در موقعیت های مادی امور به همراه داشته باشد. در بیشتر گروه های انسانی می توان مجموعه ای از دستورالعمل های پیشگویی را یافت که ظاهراً حقیقت مدعیات آن تکنیک ها را تضمین می کنند.

البته این خصیصه های تکرارشونده بازنمایی های مذهبی، نتیجه اکتشافات چارچوب های شناختی ارائه شده در اینجا نیستند، آنها نقطه شروعی برای پیشرفت نظریه های انسان شناختی در باب مذهب را ایجاد کرده اند که از زمان تایلور، فریزر یا دورکیم وجود داشته اند. با این حال در این چارچوب ها برخی عناصر و خصایص تکرارشونده پدیده های عام مذهبی به عنوان فرضیه در نظر گرفته شده اند. پس ضرورت دارد تا چرایی اینکه آنها بطور آشکار در تمام جوامع مورد بررسی وجود نداشته اند، تبیین شود. در مقابل این پژوهش بی حاصل و بیهوده برای پدیده های عام، نظریه ارائه شده در این مقاله، از یک مفروض واقع گرایانه تری شروع می کند که برخی خصیصه های ویژه بازنمایی های فرهنگی در بسیاری از محیط های فرهنگی مختلف قابل رخداد و تکرار هستند و این رخداد مجدد، امری بیش از یک اتفاق و شانس است. مفروض مرکزی در این چارچوب اینست که محدودیت های شناختی در باب اکتساب و بازنمایی، ممکن است تبیین خاصی برای این پدیده رخدادهای مجدد ارائه دهد. به منظور ارائه توصیفی رضایت بخش و از لحاظ روان شناختی انعطاف پذیر برای بازنمایی های مذهبی، پیش از هرکاری ما باید ابهامات مفهومی مشخصی را رفع کنیم که در ادبیات انسان شناختی فراگیر هستند، از جمله می توان اینها را ذکر کرد: ۱- وجوه غیرطبیعی ذهنی برای مفروضات مذهبی ۲- تنوع شناختی آنها و ۳- میزان و حدودی که آنها به انتقال فرهنگی وابسته هستند.

امر غیرطبیعی به مثابه خصیصه های شهودی

بازنمایی های مذهبی نوعاً بر مدعیاتی متمرکز هستند که ناقض درک عامه مردم و انتظارات آنها در باب اشیاء موجودات و فرآیندهای عادی است. برای نمونه، موجودات مذهبی به عنوان موجودات نامشهود توصیف می شوند، که در فضا قرار گرفته اند و این موجودات نامرئی قادرند کنش های مکانیکی را بر روی اشیای فیزیکی انجام دهند. برخی از آن موجودات به مثابه امور تأثیرناپذیرفته از فرآیندهای عادی رشد، سالمندی و مرگ تفسیر می شوند، فرآیندهایی که مشخصه اصلی تمام موجودات زنده هستند. همچنین برخی مصنوعات به مثابه امور دارای ویژگی های علی توصیف می شوند که فراتر از خصیصه های اشیای عادی قرار دارند.

هرکس می تواند نمونه های بسیاری از این قبیل مدعیات را بیاورد. یکی از وظایف چارچوب شناختی، تبیین این نکته است که چرا و چگونه اذهان بشری به سمت پذیرش اینگونه مفاهیم هدایت شده اند و آنها را به طور خاص قابل قبول دانسته اند. محور این نوع تحقیقات، جستجو و پرسش از رابطه میان مدعیات مذهبی از یک طرف و بازنمایی های زندگی روزمره و جهان

عادی از طرف دیگر است. ما باید توصیف دقیقی از رابطه میان شناخت مادی و مدعیات غیرمادی در هستی‌شناسی‌های مذهبی ارائه بدهیم.

به هرحال در نظریه‌های انسان‌شناختی، این مساله بیش از آنکه مورد توجه قرار گیرد، طرد شده است. یک بحث تکراری اینست که غیرطبیعی بودن ایده‌های مذهبی، صرفاً نتیجه یک دیدگاه قوم‌مدارانه است. مدعیاتی که برای شاهدان غربی غیرطبیعی به نظر می‌رسند، در واقع توسط مردم بومی بطور کامل به مثابه امری طبیعی درک می‌شوند. زمانی که ما پس‌زمینه مخصوص یکسری از باورها، نظریه‌ها و جهان‌بینی‌ها و ... را در نظر بگیریم، آن امور غیرطبیعی برای ما، امری طبیعی هستند. اگر مواردی از این قبیل مورد توجه ما باشند، پرسش از رابطه میان بازنمایی‌های امر روزمره و بازنمایی‌های امر ماوراطبیعی منتفی می‌شود.

به هرحال این بحث در مواجهه با واقعیت‌ها همچنان قابل طرح است. اجازه بدهید این موضوع را با یک مثال ساده که از کار مردم‌نگارانه خود در میان مردم فنگ در کامرون گرفته‌ام، تشریح کنم. بسیاری از مردم فنگ تصور می‌کنند که جادوگران، اشخاصی هستند با اندام‌های اضافی که بدن‌های آنها را شب‌ها ترک کرده و انواع مهارت‌های عجیب غریب را نیز دارند. یک ایور می‌تواند بر فراز برگ‌های درختان موز پرواز کند، او می‌تواند سبب شود که خون یک نفر دیگر کم و سیاه شود، او می‌تواند جنین را در رحم بکشد و کارهایی از این قبیل را انجام دهد. برخی مفاهیم در این زمینه عجیب و غریب به نظر می‌رسند، زیرا آنها اصول عمومی و رایج شناخت روزمره ما را نقض می‌کنند. معمولاً فرض می‌شود که اعضای گونه‌های مشابه اندام‌های مشابهی دارند، پرواز بر فراز برگ‌های درختان موز یک امر بسیار مشکل تلقی می‌شود، و مواردی از این قبیل نوعی تخطی از شناخت روزمره ما هستند.

در اینجا علل و دلایلی از این دست سبب شده ایده‌های مانند آنچه مربوط به جادوگران است برای مردم فنگ ارزش توجه کردن داشته باشند. آنها حکایت‌هایی از اندام‌های پرنده جادوهای مرگبار را به یک اندازه وحشت‌ناک می‌دانند، به طور مختصر می‌توان گفت که این موارد از انتظارات آنها درباره پدیده‌های فیزیکی و زیست‌شناختی تخطی می‌کنند. برخی از این حکایت‌ها بطور خاصی توسط بیشتر این مردم به مثابه روایت‌هایی از رخداد‌های واقعی تلقی می‌شوند؛ اینگونه واقعیات، مسائل بسیاری را در باب توصیف روانشناختی این موضوع مطرح می‌کنند. البته این موارد روایت‌هایی از رخداد‌های واقعی عادی تلقی نمی‌شوند. کیفیت «جلب توجه» آنها بستگی به مدعیات دور از عقل سلیم است که از نظر مردم در آنها وجود داشته و مردم در باب آنها توافق دارند.

بیشتر انسان‌شناسان تمایلی به تایید این مساله ندارند، زیرا آنها فکر می‌کنند که مواردی از این قبیل دال بر آنست که مردمی مانند اهالی فنگ «مفهوم یکسان و مشابهی از طبیعت» و «ماوراءطبیعت» را همراه با مشاهده‌گران محقق دارند، اما آنها باید در این باره بحث کنند؛ ما درک خودمان از این مفاهیم را می‌دانیم، مفهوم غربی از امر طبیعی یک امر پیچیده فلسفی است که در شرایط تاریخی خاصی بر ساخته شده است. با این وجود استدلال مخالف و ایرادات قابل طرح درمقابل این بحث، نامعتبر دانسته می‌شود. خصیصه غیرطبیعی مدعیات مذهبی ریشه در مفهوم صریح و روزمره از طبیعت ندارد، بلکه این خصیصه یک مولفه شهودی است. رخدادها یا موقعیت‌های مذهبی که بیانگر امر غیرعادی و برخلاف عقل سلیم هستند، این امور در مدعیات مذهبی هم دیده می‌شوند، نیازی به مفهوم صریح و ملموسی از طبیعت یا ماورالطبیعه ندارند.

آنها صرفاً نیازمند انتظارات شهودی در باب رفتار اشیای طبیعی در فضا یا فرآیندهای بیولوژیکی که منجر به مرگ یا تباهی می‌شوند و مواردی از این قبیل هستند. در برخی زمینه‌های فرهنگی گروه‌های مردم مفاهیم روشن و یا نظریه‌هایی در باب اینکه چه چیزی طبیعی است و چه چیزی طبیعی نیست، را شکل داده و توسعه بخشیده‌اند. با این وجود این ایده‌ها بر شهودهای آنها مسلط نیستند. از سوی دیگر، بسیار جالب توجه است که برخی مفاهیم صریح از طریق تعمیم دهی بر طیفی از شهودهای پایدار در باب طبیعی بودگی موقعیت‌ها و رخداد‌های واقعی یا تخیلی بر ساخته می‌شوند. به عبارت دیگر گفتن اینکه مجموعه‌ای از بازنمایی‌ها در باب اشیای غیرطبیعی هستند، صرفاً ما را به این مفروض متعهد می‌کند که: مردم مورد بررسی ما ابزارهای شناختی‌ای دارند (که ضرورتاً هم از آنها آگاه نیستند) که از آنها برای نظم بخشیدن به رخدادها و موقعیت‌هایی که انتظارات شهودی آنها را نقض می‌کنند، نسبت به موقعیت‌ها و رخداد‌هایی که آنها را نقض نمی‌کنند، استفاده می‌کنند.

تنوع شناختی به مثابه قلمرو خاص بودگی

در مباحث انسان‌شناختی بازنمایی‌های مذهبی اغلب به مثابه موقعیت‌های مشترک، منسجم، صریح و فارغ از زمینه بیان می‌شوند، به عنوان مثال «ارواح در رودخانه‌ها ساکن هستند» «نیاکان غیرقابل رویت هستند» و این مساله بیشتر ما را به اشتباه می‌اندازد، مردم بسیار اندکی هستند که مفروضات مذهبی را به این شیوه بیان کنند. همانطور که همه انسان‌شناسان می‌دانند، توصیف آنها در این سبک نظری نوعی ساده‌سازی مفراط است. تمام ایده‌ها در یک سیستم مذهبی لزوماً توسط همه معتقدان مشترک نیستند، همچنین همه آنها لزوماً در یک سیستم فراگیر منسجم نشده‌اند، بویژه اینکه بسیاری از آنها صریح و آشکار نیستند. شاید مهم‌تر از همه این باشد که بسیاری از بازنمایی‌های مذهبی درباره واقعیت‌های خاص و زمینه‌مند هستند، تا اینکه در باب گونه‌های انتزاعی‌ای باشند که بدانها متعلق هستند. به عنوان مثال بازنمایی‌ها اینگونه بیان می‌شود که یک عمل ویژه توسط شخص خاصی انجام می‌شود، تا اینکه بگویند یک مناسک X انجام شد. این مساله دلیل آن است که چرا تک‌نگاری‌های انسان‌شناسان عموماً مباحث انتزاعی از این قبیل را تکمیل می‌کنند، و این کار را از طریق ارائه عناصر ملموس روایت شده و سرشار از جزئیات انجام می‌دهند، این نکته‌ای است که به مخاطبان ایده‌هایی درباره پیچیدگی واقعی تفکر مذهبی ارائه می‌دهد.

در اینجا من بر سر ابعاد مردم‌نگارانه چنین توصیفاتی تأکید و بحث نمی‌کنم. بحث من چیز دیگری است. نوعی ساده سازی افراطی مخرب: در رهیافت ما به بازنمایی‌های مذهبی، بیشتر این تمایل وجود دارد که برخی اصول شناختی عمومی را به عنوان عامل اصلی در کسب مفاهیم و بازنمایی آنها مدنظر قرار دهیم و آنها را به شیوه ای یکسان برای همه قلمروهای بازنمایی‌های مذهبی به کار ببریم و اعمال کنیم. این رویه مطابق با تصویر پیازه ای از توسعه شناختی است که به واسطه آن یک کودک به تدریج مجموعه ای از اصول ساختاری را به دست آورده و آنها را به صورت یک مجموعه پیچیده درمی آورد. این اصول و قواعد در زمانی که به دست آورده می شوند، بر تمام قلمروهای مفهومی دیگر نیز به همان شیوه اعمال می شوند. در مقابل این تصویر به شدت ساده سازی شده، من در مطالب صفحات بعدی تأکید دارم که مجموعه متنوعی از مطالعات اخیر بر آن هستند که قلمروهای مفهومی مختلف، توسط قواعد و اصول ساختاری سازماندهی می شوند، و بطور معناداری متفاوت هستند.

پیش از آنکه این پرسش را با دقت مورد بحث قرار دهیم، در همین مقطع می توانیم «قلمرو» مفروض بازنمایی‌های مذهبی را به مجموعه‌ای از رپرتوارهایی از بازنمایی‌ها تقسیم بندی کرد که این مجموعه ها سبب ایجاد تفاوت‌های معناداری در زمینه کسب و تثبیت باورها می‌شوند. در اینجا من چهار نوع رپرتوار را از هم تفکیک می کنم که به ترتیب عبارتند از طبقه بندی‌های هستی شناختی، علی، کنشی و اجتماعی. رپرتوار هستی شناختی، مجموعه ای از ایده هاست که مردم در باب هستی و وجود موجودات و ماهیت‌های غیرقابل مشاهده دارند. این فهرست شامل ایده‌هایی در باب موجودات قلمرو دیگر است مانند یک خالق غیرشخصی در جایی در آسمان‌ها، روح آنها در نزدیکی دریاچه ها و رودخانه ها و یا نیاکان غیرقابل رویت که در تاریکی جنگل‌ها کمین کرده اند. رپرتوار علی فهرستی از ایده‌ها و مفروضات در باب ارتباط علی میان موجودات و هستی‌هایی که در رپرتوار هستی شناختی توصیف شده اند از یکسو، و رخدادها و موقعیت‌های قابل مشاهده امور، از سوی دیگر است. بنابراین رپرتوار علی ممکن است شامل مفروضاتی از قبیل اینکه «اگر مناسک قربانی انجام نشود، خدا عصبانی و خشمگین خواهند شد» یا «ذکر اوراد خاصی ضامن محصول خوب خواهند بود» می‌شود. رپرتوار از اپیزودهای توصیفات مربوط به طیف مشخصی از کنش‌ها و واکنش‌ها تشکیل شده که به ایده های موجود در رپرتوار علی و هستی شناختی مرتبط هستند.

در اینجا لازم است در نظر داشته باشیم که یک مذهب شامل تشریح مجموعه ای از کنش‌ها و یا موقعیت‌هایی است که به نظر می رسد گونه های خاص و متمایزی باشند. از این منظر بدیهی است که اجراهای آیینی از گونه های بسیار صامت اپیزودهای مذهبی هستند. رپرتوار طبقه بندی‌های اجتماعی شامل فهرستی از بازنمایی‌های مربوط به تفاوت‌های میان مردم است. در این فهرست ما ایده های مردم در باب کشیشان، شمن‌ها یا سایر متخصصان مذهبی را داریم، اما در عین حال ایده های دیگری نیز وجود دارند که در باب تفاوت‌های بین انواع کنش مذهبی مؤثر و معتبر هستند. منطق تقسیم بندی چهار طبقه بندی پیشین اینست که مؤلفه های رپرتوارهای مختلف احتمالاً از لحاظ کارکردی به شیوه های مختلفی در کسب و تثبیت باورها عمل می کنند. به هر حال در این فصل من صرفاً به بحث درباره مفروضات هستی شناختی رایج و متداولی می پردازم که در بنیان بیشتر نظام‌های مذهبی وجود دارند (در مورد تمام رپرتوارهای مطرح شده . ر. ک: Boyer, ۱۹۹۳).

انتقال فرهنگی

عموماً انسان‌شناسی فرهنگی یک کلیشه خاصی را مفروض می‌گیرد که بیانگر رویکرد پیشانظری آن در باب کسب فرهنگی (فرهنگ آموزی) است، و من آن را نظریه «انتقال فرهنگی همه جانبه» می نامم. فرض اصلی آنست که بازنمایی‌های فرهنگی توسط بزرگترها پذیرفته شده اند، (این بزرگترها)، اعضای شایسته یک گروه هستند که کاملاً توسط آنچه که از طریق تعامل اجتماعی بدانها داده شده، شکل گرفته اند. این مفهوم کسب فرهنگی و فرهنگ آموزی بیانگر چیزی است که بلاخ آن را نظریه انسان‌شناختی در باب شناخت می نامد (Bloch, ۱۹۸۵)، و در اغلب موارد در نظریه های انسان‌شناختی مفروض گرفته می شود. هسته اصلی این نظریه آنست که مردمی که در یک فرهنگ بزرگ می شوند، کلیشه ها و قالب‌های مفهومی از پیش آماده ای بدان‌ها داده می‌شود که به شیوه‌ای توسط افراد جذب می شود که بیشتر نیز آن‌گونه بوده و این شیوه خاص به طور رازآمیز بوده و هنوز تشریح نشده است. نظریه شناخت بیانگر آنست که انتقال فرهنگی تاحدی یک فرآیند انفعالی است. اذهان مردم به مثابه دارندگان مفاهیم خاصی شکل می گیرند؛ در ابتدا فرآیند انتقال فرهنگی کمابیش خالی بوده و به تدریج با تولیدات از پیش آماده آن فرهنگ نیز شکل می‌گیرند. آنچه که در این میان توسط انسان‌شناسان مطالعه می شود، مرکب از بازنمایی‌هایی است که توسط گروه های انسانی در غیاب هرگونه محدودیت شناختی خاصی ساخته می شوند.

مفهوم انتقال فرهنگی از طریق درک شهودی و رایج ما در باب توسعه شناختی حمایت می شود، این مساله جانب‌داری‌های ضمنی تجربه گرایانه‌ای دارد. این بدان معناست که از نظر ما راهی که کودکان به تدریج توانایی‌های بزرگترها را در بیشتر قلمروهای شناختی به دست می آورند، اساساً نشأت گرفته از تجربه است. مقولاتی که داده های مشاهداتی را ثبت می کنند، اشکال رایج آن داده‌ها را به مثابه نقطه شروع برای تشریح آن فرضیه های انتزاعی به کار می برند. خود این فرضیه ها در برخی موارد تکذیب می شوند و در اغلب موارد بر مبنای داده های تجربی بیشتر تعدیل می شوند. بنابراین رشد شناختی به مثابه انباشت داده ها که با فرآیند تدریجی انباشت فرضیه های تعدیل شده بعدی ترکیب می شوند، تحلیل و تفسیر می شود. آشکار است که مفاهیم عقل سلیم و شعور عامه فضاهایی را برای آموزش مستقیم ایجاد می کنند، و اینکار در بیشتر عرصه های پیچیده نشأت گرفته از تجربه نیست.

در مقابل درک انسان‌شناختی از فرهنگ آموزی، من در اینجا بحثم اینست که بازنمایی‌های فرهنگی توسط فرهنگ آموزی از پیش تعیین یافته اند. طیف بازنمایی‌هایی که مردم در باب موضوعات مذهبی دارند، حداقل به سه شیوه متفاوت توسط آموزش تعیین پیدا می کنند: اول، در اغلب محیط‌های فرهنگی آموزش صریح بسیار اندکی وجود دارد، مردم به ندرت یک «نظریه»

محلی در باب نیاکان یا ارواح را با اصطلاحات انتزاعی مربوطه، آموزش می دهند. تفاسیر و عقلانی سازی‌های محلی تا حدی حاشیه زدن‌هایی در باب کاربرد طبقه بندی‌های محلی هستند تا اینکه دستورالعمل‌هایی برای معانی مفروض آنها باشند. دوم، حتی در موقعیت‌هایی که برخی آموزش‌های مذهبی داده می شوند، در اغلب موارد اینکار به شیوه‌ای انجام می شود که برای ساختن مبنایی برای استنباط‌های ویژه، بسیار ناقص و یا ناسازگار هستند. سوم، و البته مهمتر از همه، امر ورودی نیز اساساً و ذاتاً امری ناکامل و ناقص است. بیشتر مفاهیم مذهبی در غیاب مفروضات مشخص بیان نشده‌ای غیرقابل آموزش و انتقال و اکتساب هستند. به عنوان مثال در برخی مناسک، مردم مفاهیم عمومی خاصی را نسبت به نیاکانشان از طریق موقعیت‌های منحصر به فردی از مواجهه رازآمیز با آنها به دست می آورند.

این نکته دال بر آنست که تعمیم‌های مبتنی بر مثال و نمونه به واسطه آنکه حاوی ابعاد خاص (و نه سایر ابعاد) از رفتارهای نیاکان هستند، مشروع بوده و مشروعیت دارند. این ناممکن است که چیزی در باب نیاکان بدون وجود قواعد لازم و ضمنی که تعمیم‌های قیاسی را هدایت کنند، آموخته شود. مجادله اصلی من در اینجا دو وجه دارد: (۱) برخی مفروضات و قواعد ضمنی در باب دانش شهودی در بازنمایی‌های مذهبی به نسل‌های بعد انتقال داده می شوند، (۲) این قواعد و مفروضات نقش قاطعی را در کسب و انتقال بازنمایی‌های موردنظر ایفا می کنند. در صفحات بعد من این ادعاها را با دلایل کافی و براساس نمونه‌ها و مثالهای مردم‌نگارانه اثبات خواهم کرد و سپس دلالت‌های این ارتباطات را برای شرح عمومی ایده‌های مذهبی مورد بررسی قرار خواهم داد.

فرض‌های صریح و پس زمینه‌های آنها

در این بخش من جنبه‌های خاصی از ایده‌های مذهبی مردم فنگ از جمله فرض‌های مختلفی در رابطه با ارواح و نیاکان را به کار خواهم برد. ابتدا من، شرح بسیار کوتاهی از فرض‌هایی که این مفاهیم بر آنها بنا شده‌اند، و همچنین درباره شیوه‌ای که آنها توسط سوژه‌های فنگ بدست آورده می شوند، ارائه خواهم کرد. سپس تلاش خواهم کرد که نشان دهم این فرآیند ساده اکتساب، در واقع نیازمند عملکرد فرض‌های پس زمینه‌ای است، توضیح این فرایند اکتساب در چارچوب‌های جاری و رایج انسان‌شناسی در باب انتقال فرهنگی جامع بسیار دشوار خواهند بود. هرچند در برخی موارد جزئی، مثال‌هایی را خواهم آورد، اما نتایجی که از این مورد خاص خواهم گرفت را در باب هستی‌شناسی مذهبی به طور عام اعمال خواهم کرد.

یک مثال: ارواح در بین فنگ‌ها

یک فنگ تصور می کند که جنگل سرشار است از ارواح سرگردان، که در میان آنها روح فرد متوفی هم هست و بدان بکنگ می گویند. آن ارواح در روستاهای قابل مشاهده‌ای ساکن می شوند (برخی مردم آنها را روستاهایی در زیر زمین می دانند و برخی دیگر آنها را کمپ‌هایی در اعماق تاریک جنگل می دانند) و در آنجا حیوانات وحشی را پرورش می دهند. بسیاری از مردم موقعیت‌های بسیار عجیبی را گزارش می دهند که آنها را به مثابه نشانه‌های از ظهور این ارواح تفسیر می کنند. یک سایه زودگذر که در یک مکان مسطح دیده می شود یا حیوانی که تحت تعقیب آدم هاست و ناگهان در میان گیاهان غیب می شود، به نوعی نشانه‌های این ارواح هستند. این نوع از مواجهه‌ها، اصولاً در فضاهای آستان‌های (فضاهای مسطح که نه جنگل هستند و نه بخشی از روستا) و در زمان‌های آستانه‌ای (در طلوع و غروب خورشید) رخ می دهند.

همچنین ابهام قابل توجه‌ای در باب فرآیند دقیقی که طی آن مردم به بکنگ تبدیل می شوند، وجود دارد. به هرحال برای بیشتر مردم، این نسیسیم یا سایه هرکسی است که بدن را ترک می کند و به کنگ تبدیل می شود. به همین خاطر است که اصطلاح نسیسیم اغلب به عنوان یک استعاره رایج برای هویت فردی، یا آنچه که یک شخص را از دیگران متمایز می کند، به کار می رود. یک سری از اصول عمومی هستند که برای توضیح ارواح به کار برده می شوند. این اصول، حول بخشی از متعلقات ارواح و همچنین نوعی از پدیده‌های قابل مشاهده که می توان آنها در باب کنش‌های آن ارواح به کاربرد، متمرکز هستند. برای شروع بحث در باب متعلقات این ارواح، هر شخصی ارواح را به مثابه هستی‌های ملموس و محسوس در نظر می گیرد. مواجهه‌هایی که پیشتر به آنها اشاره شد، به عنوان موقعیت‌هایی تفسیر می شوند که در آنها یک روح می خواهد نشانه‌ای را برای موجود زنده بفرستند، یا اینکه می خواهد به دلایلی مورد توجه قرار گیرد.

بیشتر مواجهه‌های جدی و گفتگو با ارواح، صرفاً در عالم رویا و یا در عالم خلسه می توانند رخ بدهند. همچنین ارواح را به مثابه امور ناملموس در معنای مبرم آن توصیف می کنند که آنها می توانند از موانع مادی هم رد بشوند. علاوه بر اینها، آنها را به عنوان موجوداتی توصیف می کنند که می توانند خیلی سریع حرکت کنند. هرچند هیچکس تصور نمی کند که آنها بتوانند در یک لحظه، در دو مکان باشند. دلالت چنین اصولی و همچنین استلزامات آنها، اغلب در حال‌های از عدم قطعیت قرار گرفته است هرچند هرکسی در باب اینکه اردواح قاعداً قابل دیدن نیستند، همچنین در باب اینکه آنها را نمی توان با هیچ مانع فیزیکی محدود کرد، مطمئن است، و هیچکس حتی تصور چنین اموری را هم در باب آنها ندارد. روشی که این هستی‌های غیرفیزیکی از طریق آن می خورند و می نوشند، و شیوه‌ای که آنها از طریق آن حیوانات وحشی را اهلی کرده و به کار می گیرند، یک امر رازگونه است، اگرچه این وضعیت رازی را ایجاد می کند که به نظر می رسد هیچ کس نمی خواهد تمایلی بدان نشان بدهد.

از طرف دیگر اثرات کنش‌های این ارواح بسیار مورد توجه است، و موضوع بسیاری از گفتگوها و گزارش‌هاست. این مساله اینگونه فرض شده و بیان می شود که در مواقع بسیاری آن ارواح وقتی از دست مردمی عصبانی هستند، می توانند بیماری را به سوی آن مردم بفرستند. این ارواح تمایل دارند تا زمانی که زندگان ممنوعیت‌های مناسکی را نادیده بگیرند یا از شیوه‌های سنتی تخطی کنند، در کار زندگان دخالت کنند. در علم امراض در میان مردم فنگ این نوع موقعیت‌ها (که منصوب به دخالت

ارواح هستند) به صراحت در نوعی از طبقه بندی شناخت علل بیماری قرار می گیرند. متخصصان آیینی و همچنین درمان‌های آیینی خاصی هستند که برای این نوع بیماری‌ها توصیه می شوند، البته انواع بسیاری از بدشانشی ها را نیز در پس بیماری‌های بدنی در نظر می گیرند.

این نکات بیانگر جمع بندی بسیار خلاصه شده ای از آنچه هستند که مردم فنگ به عنوان گزاره هایی معتبر در باب بکنگ ها و کنش‌های آنها می پذیرند. در اینجا ما عناصر اصلی‌ای را داریم که در یک توصیف انسان‌شناختی از این مفهوم به کار برده می شوند. به هر حال توصیفاتی از این دست، اساساً ناقص و تکه تکه هستند. البته این مساله صرفاً ابهام و پرسشی در باب جزئیات مردم‌نگارانه نیست. آشکار است که گزارشی که در اینجا وارد می شود، باید به واسطه تعدادی از شاخصه های دقیقی تکمیل شود که ایده ها، تصاویر و کنش‌های مربوط به ایده بکنگ را شامل شوند. به هر حال ادعای من اینست که توصیفات انسان‌شناختی بطور کلی و عموماً در معنای بنیادین آن، ناقص بوده، زیرا آنها وجوه خاصی از ساختار مفهومی را کنار می گذارند که ما بدون آنها نخواهیم توانست انتقال فرهنگی یک پدیده را بفهمیم. من تلاش خواهم کرد این مقولات را که بطور سیستماتیک در توصیف و نظریه های انسان‌شناختی حذف شده‌اند، لحاظ کنم.

قبل از ادامه بحث، لازم است که من بر دو جنبه عمومی اصولی که پیشتر ذکر شده بودند، تأکید کنم. اول، فرضیه های برخلاف عقل سلیم هستند که به صراحت بیانگر ادعاهایی برخلاف عقل سلیم هستند و توسط هرکس بطور آشکارا پذیرفته می شوند. واقعیت اینست که برخی موجودات می توانند از موانع رد شده و بصورت ملموس ظاهر شوند، و یا اینکه حیوانات وحشی را به همان شیوه‌ای که انسان‌ها حیوانات خانگی را پرورش می دهند، نگه دارند و همانند یک امر عادی و به شیوه ای معمولی با آنها رفتار کنند. دوم؛ تحول چنین اصولی لزوماً و در کل یک امر رازآمیز نیست. بسیاری از آنها به عنوان تعمیم های معتبر به صراحت بیان می شوند، برای نمونه «بکنگ، در جنگل زندگی می کند»، «افراد مرده، به بکنگ تبدیل می شوند» و نمونه های مشابه دیگر. موارد دیگر نیز می توانند به واسطه تعمیم دهی به برخی نمونه های تکرارپذیر بدست آورده شوند، برای نمونه، یک شخص به ندرت ممکن است این جمله را بشوند که یک بکنگ می تواند سبب یک پیشامد بد باشد». اما کاربرد این گزاره برای موارد خاص به اندازه‌ای هست که زمینه ساز تعمیم بخش آن (حتی برای یک فرد بسیار تنبل در قیاس کردن و استنتاج از موارد خاص) باشد.

.....